

بقلم : انیکوهمت

رشید یاسمی

شادروان رشید یاسمی در سال ۱۳۱۷ بمعیت جناب آقای محمود جم نخست وزیر ایران برای فراهم آوردن مقدمات نامزدی و مواسلت ملکه فوزیه دختر ملک فؤاد با اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی (ولیعهد سابق) بکشور مصر رفت و در ایام اقامت در شهر قاهره بعضویت افتخاری فرهنگستان مصر نائل گردید و با ادباء و نویسندگان نامی وادی نیل ارتباط یافت .

چون شورای دانشگاه تهران در بهمن ماه سنه ۱۳۲۲ به پیشنهاد وزیر فرهنگ تصویب کرد که هیئتی از استادان ریاست جناب آقای علی اصغر حکمت برای بازدید مؤسسات فرهنگی ممالک هند بآن اقلیم پهناور برود ، شادروان رشید بمعیت آقای حکمت رهسپار هندوستان گردید . از هیئت علمی ایرانی تجلیل شایانی بعمل آمد . رشید بیشتر اوقات خود را بمطالعه و تحقیق و تتبع در احوال و آثار مشاهیر عالم و ادب میگذراند . اغلب در مجامع فرهنگی تهران ، بویژه انجمن ادبی ایران و انجمن حکیم نظامی ، شرکت میجوست و خطابه های سودمند ایراد میگرد . رشید بامر حوم و حیدر مؤسس مجله ارمنان و رئیس انجمن حکیم نظامی سابق دوستی داشت و از زمانی که در کرمانشاهان بود اشعار و مقالات برای درج در آن مجله فرستاد .

رشید ، از سال ۱۳۱۴ بعضویت پیوسته فرهنگستان ایران ، و پس از تاسیس انجمن ادبی فرهنگستان و چندی هم بنیابت ریاست آن انجمن منتخب شد . شادروان رشید یاسمی بزبانهای فرانسه و انگلیسی و عربی و پهلوی آشنا و آثار مفیدی از خود بیادگار گذاشت . از جمله :

منتخبات اشعارش ، آئین نگارش ، متبوع در احوال و آثار سلمان ساوجی اشعار گزیده و شرح حال مسعود سعد ، پرورش افکار بوسیله تاریخ ، ادبیات ، معاصر ایران

تاریخ ملل و نحل، کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او .
 نخبه کتابهایی که بقلم رشید ترجمه و طبع شده است . جلد چهارم تاریخ ادبیات
 ایران پرفسور برون ، ایران در زمان ساسانیان نگاشته گریستن سن دانمارکی ، نصایح
 اپیکوس ، آئین دوست یابی .

رشید یاسمی از استادان مسلم ادبیات پارسی بشمار میرفت . در چکامه سرایی
 سبکی دلپذیر داشت و بشیوه سخنوران باستان شعر میسرود . اشعار وصفی و اجتماعی
 شیوایی دارد .

شادروان رشید تا حدی شهرت جهانی داشت . در کتاب مشهور Worp's biographie
 که در امریکا بطبع رسیده و حاوی شرح حال بزرگان معاصر دنیاست نام او
 ذکر شده است .

رشید مردی پر کار بود ، در اسفندماه سال ۱۳۲۷ ، موقعی که در تالار دانشکده
 ادبیات سخن رانی میکرد ، دو چار سکنه ناقص گردید و مدتها در بیمارستان و منزل
 بستری شد : چندی برای معالجه بار و پارت معذک پس از بازگشت بایران علیل و ناتوان
 بود . تا اینکه در پایان روز چهارشنبه هجدهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۰ شامگاهان که
 خورشید تابان و اسپین اشعه زرین خود را از فراز کوه البرز بیچیده بود و تاریکی
 شب آرامی گیتی را فرا می گرفت ، مرغ و وحش قفس قالب راشکست و از تنگستان بیگر
 جسمانی بمنزلهات ریاض جاودانی پرواز کرد .

وضع زمانه قابل دیدن دو باره نیست . روپس نکرده که از این خاکدان گذشت
 مراسم ترحیم او در مسجد مجدالدوله با حضور گروهی از سران معارف خواه و
 بزرگان رجال علم و ادب بعمل آمد و از طرف فرهنگستان ایران و دانشکده تهران
 مجالس تذکری بیاد وی تشکیل داده شد . اساتید سخن در رثاء وی اشعار شیوایی
 سرودند که از آن جمله چکامه دانشمند محترم آقای امیر خیزی نقل میشود :

روز و شبم بآه و فغان تو امان برفت	آوخ که عمر باغم دل هم عنان برفت
تاب از دل و توان زتن ناتوان برفت	یکدم ز درد ورنج نیاسود جان من

تا کی توان صبور شدن با جفای دهر
 باری دگر ز شست کماندار چرخ پیر
 دوش این خبر شنیدم و دل در برم طپید
 با رفتن رشید نباشد بسی شکفت
 شد زیر خاک تیره نهان گنج شایگان
 فصل بهار گشت خزان گلشن ادب
 گنج هنر ز خنامه او بود پسر کهر
 از جلوه جمال عروسان فکرش
 از سیرت نکو و و خصال ستوده اش
 هر کآن چو غنچه تنگدل آمد بنزدوی
 چون تنگ دید بادل خود پهنه جهان
 بنجاه و اند سال در این خاکدان بزیست
 تنهانه در غمش دل من گشت بیقرار
 باناله و فغان نتوان بست راه مرگ
 تدبیر عاجز است ز تقدیر آسمان
 آری رشید دیر نماند اندر این سرای
 تاریخ این رزیه چو پیر سیدم از هنر
 آقای سیامک فرزند رشید نیز در مقطع رئائی که در باره پدر بزرگوار خود
 سروده است میگوید :

باسمی رفت وز گلزار گل و یاسمنش
 خارغم ماند که بر دیده خونبار منست

اینک دو نمونه از اشعار شادروان رشید :

با دگر از جانب مشکوی نواست
 خاک گر از راه سر کوی نواست
 مشکساست
 ای ندیم
 کیمپاست
 رنگ گل سرخ و شمیم نسیم

گر نه زرخسار تو و روی تو است
خار که در دست تو افتد گل است
مقبل است
سرخ گل ارزانکه بپهلوی تو است
بد نماست
در سخن گر چه لطیف است و بی-اک
تا بذاك
آنچه زان رشته لؤلؤی تو است
بی بهاست
شیخ که دم میزند از آب-رو
تساکه او
دور ز تاثیر دو جادوی تو است
پارساست
دل سوی درگساه تو آرد نیاز
در نماز
روی روان وقت دعا سوی تو است
این دعاست
آنچه بود تنگتر از آن ده-ن
قلب من
و آنچه سیه فام جوگیسوی تو است
روزهاست
این دل رنج-ور که سوزد ز تب
روز و شب
گر چه نصیبیش ز داروی تو است
بی دواست
گر بجهان ای چشم خرابی و مطلق باسخی
در خور گفتار بی آه-وی تو است
مرحباست
چون بر تو و شعر فرستد همی
ی-اسمی
قوتش از طبع سخنگوی تو است
این بجااست

« مسجد مسجد »

مسجد مسجد مسجدی ساده است	اندر و کار ما تم آماده است
هر که را ما تمی فر از آید	مسجد مسجد که ساز آید
هر چه بهر عزا بود در کار	اندر آن جا فراهم و طیار
سوگواران نشسته بر در گساه	همچو شب رفته در لباس سیاه
چون کسی از درون برون آید	پاز بیرون باندرون آید

سوگواران زجسای بر خیزند
 بارها رفته‌ام در این محفل
 ظاهر را چهره را دزم کرده
 باطنا دل بشادی و خنده
 متعجب ز آه صاحب درد
 هر چه قاری ز آخرت میگفت
 پند ها و مواعظ قرآن -
 مجلس تعزیت که تذکرت است
 بهر این جان مست و خواب آلود
 بر کشند آه و اشکها ریزند
 غم بر خسار و خرمی در دل
 خوبستن جفت خون و غم کرده
 در پی نقشه های آینه‌ده
 وز سر شک روان بچهره زرد
 دل بدنیا شدی فزونیتر جفت
 نگذشتی ز گوش جانب جان
 باب دنیا بسوی آخرت است
 مجلس قصه و فکاهت بود



ناگهان خود شدم دچار - ز
 اجل آمد عزیزی از من برد
 بود مسجد همان و وضع همان
 لیک در چشم من دگرگون بود
 گفتمی از خشت خشت هر دیوار
 صوت قاری بسان وحی و سروش
 امحه ای از نمایش باطل
 رنگها پیش من ، مغیر شد
 راست گفتمی که پرده پندار
 نوبت ماتم اوفتاد مرا -
 رنگ شادی ز لوح دل بسترد
 منبر و وعظ و قاری و قرآن
 در و دیوار زار و مهجرون بود
 ندبه بر خاستی و نوحه زار
 راست در دل شدی ز پرده گوش
 با حقایق شد آشنا ایندل -
 کشت سیال و بی قرار چودود
 اندک اندک همی رود بکنار

بایان